

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)



کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شباہنگ)

سی روز اول ماه

فاطمه. ش (شباہنگ)
مجموعه شعر (پیش‌درآمد)

INSTAGRAM: STARSFATY

فهرست

۵	پیشگفتار/مقدمه
۶	غریب
۶	یادِ کودکی
۷	زنگِ سال
۱۰	قصه
۱۱	ورقِ دفتر من
۱۶	همه‌ی آدم‌ها
۱۷	پشتِ دریا
۱۹	نبضِ ثانیه
۲۳	جمعه تعطیل شد
۲۴	فقط به عشق مرتضی
۲۵	لحظه‌ی آخر
۲۷	کاش بودی، آب
۲۸	اسطوره

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)

۲۹ امروز، روزِ توست

۳۰ تلخ

۳۱ رنگی به رنگِ شعر

۳۳ برای نیما

۳۵ ولنتاین

۲۶ سی روزِ اولِ ماه

۳۷ اتاقِ جادویی

۳۸ سپید تا سپید

۴۲ وصیت‌نامه

۴۴ غمِ تو

پیشگفتار / مقدمه

بنام خودِ خودش

کلمات به دنبال هم روان اند. همیشه نوشته‌هایم از درونی‌ترین جای قلبم می‌آید. هنگامی که «دل» احساس خویش را به «مغز» می‌رساند و پس از تحلیلی ساده‌ریال قلم در آغوش «دست» جا گرفته و بر «کاغذ» بوسه می‌زند و واژه‌ها یک به یک ورقه‌ای سفید را سیاه می‌کنند. وزن و آهنگ برایشان مهم نیست و تنها نوشته می‌شوند. کلمات، چون زنجیر به هم گره می‌خورند و جملاتی را می‌سازند. جملاتی که جز حرف دل نیست. جملاتی که گاه شعر، متنی کوتاه و گاهی رمان می‌شوند. نوشته‌هایی که در دلشان هزاران حرف است. هزاران درد، حقیقت، رؤیا...

ما همه شاعر دنیای خدائیم و خودش

تک نوازنده‌ی گیتار و نی هستی بخش

غریب

باز هم کلمات. باز هم یه حس. یه حس غریبانه. باز هم یه جمع دوستانه. من
و یک سری آهنگ. یه مشت کاغذ و یه قلم. فکری که درگیره. ضربانی که
تند میزنه. قلبی که دور معکوس میره. سری که درد داره. بغضی که گلوگیره.
چشمایی که می‌سوزه. صدایی که تو گلو می‌مونه. حسی که غریبه. غریب و
عجیب. مهربونه و بیرحم. ساده و سخت. خوبه و بد. نزدیکه و دور. چقدر
سخته این واژه‌ها کنار هم باشند. تنها موندنم توی جاده غریبانه. منم یه
مسافر غریب.



یادِ کودکی

بزرگسالی

بزرگسالیمان به خیر بگذرد
همین روزهای پر از تشویش
بازی‌هایمان با دل آدمیان

کودکی

یادِ کودکی‌هایمان بخیر
همان روزهای پر رمز و راز
بازی‌هایمان با اسباب بازی‌ها

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
عاشقی‌های کودکی

غم‌های ماندگار

زندگی‌مان

همه تلخی

پر از پیچ و خم

آرزویمان

بازگشت به کودکی

غم‌های زودگذر

زندگی‌مان

همه شیرینی

پر از سادگی

آرزویمان

بزرگ شدن



زنگِ سال

هنوزم چشم ما ماتِ

کتاب و دفتر و جزوه

هنوزم یک صدا با هم

نوای خنده و قصه

دلامون از دلای هم

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
نمیره حتی یک لحظه

همه سالای تحصیلی

گذشته با همه چیزش

از اون خوبی، بدی، تنها

یه چی مونده، اونم ریزش

همون لحظه که می‌ریزند

کتاب و کاغذ و دفتر

یه مشت مطلب که به هر نحو

باید حفظش کنیم از سر

همیشه وقت زنگ سال

دلامون آشنا میشد

با هر بحثی که از هر جا

روی فکرا روون میشد

همه باهم تو هر لحظه

تو هر کاری که هر جائیم

همه پشت هم و باهم

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
جلوی هر چی وایسادیم

اگه سدی به رامون بود

همه باهم ردش کردیم

چراغ راهمون رو با

دلامون روشنش کردیم

اگه کنکور جلومونه

اگه بعدش نمی‌دونیم

کی میره و کی می‌مونه

اگه هرگز نفهمیدیم

که کی راهو درست رفته

دلامون پیش هم بوده

بدون هیچ جا نمی‌رفته

همین زنگا که تو خطش

همه ترسه، همه تشویش

دلامون مضطرب اما

داریم آینده‌ای در پیش

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
داریم نزدیک تر میشیم

به اون جایی که باید رفت

درسته که جدا میشیم

ولی راهه که باید رفت

همین ساعات پیش هم

که می خندیم و گریه هست

بازم دلخوش به اینیم که

دلامون پیش همدیگه ست



قصه

قصه ی رنگی روز

راه ناپایانی

تیرگی هست و چراغی مُرده

ابر بی بارانی

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
این سکوت نور باران

منم انسان

قصه‌ی تاریکی

این همان دلمردگی‌ست

قسم باران را

من به خاطر دارم

در خیابان‌های رعد

واژه‌ها می‌بارند

یک قلم

یک کاغذ

و هزاران خاطره در ذهنم



ورقِ دفتر من

این جهان بی‌تاب است

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
از غم دریای جان

وز شتاب ابرها

آسمان گریان است

ورقِ دفتر من

یک زمستان سپید

قلم تنهایی

در شبستان دلم

صبح را حک می کرد

قلم نابودی

بین آن بیتِ سیاه

یک تباهی می کشید

و دلم بس بی تاب

از بهشت داغی

که ز آتش باشد

و جهنم خُنکای بادی

به تنم جانی داد

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
در همان شعر آمد

از صدای قدم رهگذری
که ز این کوچه گذر خواهد کرد
بارش دریای جان
موجهای آسمان
همه آهنگ مرا می خوانند
ورق دفتر من
درد را می دید و
آه را جان میداد
تو ز آن شعر چه می دیدی که
بعد تنهایی من
چشم بی تابت را
به دل جاده سپردی و سپس
گذری آهسته
ز دلم داشتی و
دل من تنها شد

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
و دل تنهایم

در تپش‌های زمان

گم شد و ریشه به عمق خاک داد

که ز بی‌تابی دشت

دل تنهای تنم

آه را سر میداد

به بلندای فلک

که به کوتاهی شن

تو نگاهی کنی و

تن من جان گیرد

ریشه‌ام می‌میرد

دوریت ناپیداست

نه ز می می گویم

نه ز معشوقه‌ی بی‌تاب به دیدار دل عاشق خویش

من ز تو می گویم

و از این فاصله‌ها

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شباهنک)
و همین شعر که از کودک جانم به گلویم بغض است

و از این اشکی که
روی باران کم کرد
ورق دفتر من
شیشه‌ی جان من است
گر تو این شعر مرا می‌خواندی
دل من خوش میشد
واژه‌ها از جان است
کاش تو شعر مرا می‌خواندی
تا ز این بد وزنی
به وصالت برسد
و _شباهنگی_ که
این غروب تلخ را
به تَنَش می‌بیند
ورق دفتر من
پر خاموشی شد

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
کاش تو بیت مرا می دیدی



همه ی آدم ها

در بسوی آسمان
آسمان هم جاریست
قاموس غرق در تاریکی
ابرها مُرْتَسِم از تنهایی
تنِ مکروه گناه
لشکرِ هرزه ی بی نام و نشان
همه جا ناهنجار
ادعا آزادی
تیرها اکسیژن
کاغذ خط خطی ام
در اتاقی تاریک

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳).....شاعر: فاطمه. ش(شاهنگ)
ضربانم چه ضعیف

بر تنی سردتر از برف سفید

همه جا تاریک است

مشرع خون پیدا است

نای فریادم نیست

حس آهنگم نیست

درد من تنها نیست

درد ما آدمهاست

همه‌ی آدم‌ها...



پشت دریا

بهرمان سرخی خود را به دل شب داده

آن زمان گز آسمان برق و آتش آید

و زمین پر خون است

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳).....شاعر: فاطمه. ش(شاهنگ)
آه برگ پاییز

خِش خِشِ خِشی پر درد است
و صدای جیغ نجوا می کند در گوش
هر کجا راه روی
زیر پایت دست و پاست
همه جا غم پیدا است.
به کجایید آدماں رومِ آن دوران زیبا
که بگویید ونوس
مظهر عشق و محبت شده باز
تو چه گفتی سهراب؟
«پشت دریا شهر است
که در آن پنجره ها رو به تجلی باز است»؟؟؟
پشت دریا جائیست
که دگر عمری نیست



نبض ثانیه

عاشقان در پی معشوق و زمان در پی هم

چه بگویم و صفت

چه بنالم ز خمت

چه کسی می گوید

آرزویم دیدن یار زمینیست؟ خودم میدانم

که زمینی یاور درد و تباہیست

تو خود می دانی

دیدن تو همه در دین من است

راستی، میدانی؟

ساعتم از حرکت جامانده

من به سانِ قلمم

که دگر باره نوشتن خواهد

من در این تاریکی

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳).....شاعر: فاطمه. ش(شاهنگ)
دیده‌ام خیره به این عقربه‌هاست

و تنم پر ز سراب
و چه مشکل سخن تنهایی
گذر عمر تمنای من است
چه بخواهد دنیا، چه نخواهد دنیا
لحظه‌ی عمر به دنبال همین ثانیه‌ها
همچو نوری که در این راه بلند
به زحل می‌رسد و می‌میرد،
آفتابش رو به خاموشی رفت
ساعتم از حرکت جامانده
همچو فکرم که ز بی‌تابی خویش
مرگ را می‌بیند
ثانیه هر چه بر آن بود، شمرد
پیش می‌رفت و زمانش گم شد
و تو از یادت رفت
عمر همچون کوچه‌ای بن‌بست بود

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
می روی و در پیش

راه برگشتی نیست

در میان مردم

هر کسی می گوید

ساعت جامانده

به همین تعبیر است:

«عقربه خوابیده»

خواب رنگینی که

تو نفهمی کز آن

چه برآید بر من

و ز یادت برود

نبض و آهنگِ زمان

و تو می گویی باز:

«ساعت خوابیده؟»

ساعتم بیدار است

فقط آن نیرویی

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
که محرک به روان گشتن اوست

جانِ خود را داده
مرگِ ساعت یعنی
عمرِ ما در گذر و
آخرش پایانیست
که دگر راهی نیست
و دلاور قاضی
حکم را می گوید
ساعتم از حرکت جامانده
و امیدی سرشار
در دلم می گوید:
«در دل تاریکی
و زمانی خاموش
صاحبِ عشق به گوش انسان
عشق را می خواند»
و دلم می داند

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳).....شاعر: فاطمه. ش(شاهنگ)
حکمت ساعت خوابیده‌ی من

سخن معشوق است

گاهی انسان از دم

عمر را می‌خوابد



جمعه تعطیل شد

جمعه تعطیل شد تا تو بیایی. جمعه روزیه که از طلوع تا غروبش همون
حس غریب همیشگی توی عمق دلامون غرقه و نمیشه کاریش کرد. این
حس تا وقتی هست که تو بیای. این دنیا دلم رو آتیش میزنه. نمیگم از
اتفاقاتش. خودت بهتر میدونی. اگه آدما قبول کردن بری، این بود که همه‌ی
عالم بفهمن برای چی هستی و باید اول باورت کنن. ولی قرار نبود برنگردی.
نمی‌دونم. شاید این اجباره که ما منتظر باشیم. گیرم که آدما آدم نشن.
انتظار خودت چی؟ میگن هفته‌ای دو بار پرونده‌ی آدما رو برات میارن. حالتو
می‌فهمم وقتی می‌بینی اونایی که دم از با تو بودن میزنن چه کارایی که
نکردن. چجوری اشکات رو جبران کنیم؟ دلم هر جمعه بهونتو داره. این روزا

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
دیگه مثل بچگیام نیستم. دیگه دلمو به این چیزا خوش نمی‌کنم. به جون
خودم اگه نیای بدجور ازت دلگیر میشم. هر غروب جمعه داغون‌ترینم. وقتی
هوای پر غم فضای پشت‌بوم رو گرفته. منم و یه مشت آهنگ غمگین و کلی
حرف. گاهی که کاغذ و قلم همراهیم می‌کنن...
مثل الان، مثل همیشه...



فقط به عشق مرتضی (بیاد زنده یاد مرتضی پاشایی)

بنام خدای موسیقی

تقدیم به نگین پاپ

«این روزا» خبرهای زیادی از تو می‌شنوم. «به گوشت میرسه» حرفام؟ «خدا
اونجاست، اون بالا». و حالا تو هم توی همون آسمونی. دلم می‌خواد بگم:
«بیا برگرد». برگرد به اون روزای خوب. ولی می‌دونم حالا حالت خوبه. به
سختی فاتحه می‌خونم. وقتی باورم نشده که رفتی. آخرین روزا فریادمون این
بود که تخت بیمارستان جای تو نیست. ممنوع الملاقات بودن برای تو
نیست. ولی حالا می‌گیم: بهشت جای توه. امیدوارم اون دنیا توی بهترین

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
شرایط باشی. «بغضم گرفته». بگو چیکار کنم؟ یه عمر با آهنگات به حال

خودمون گریه کردیم. کسی نفهمید موسیقی تنها همدم ماست و شما
خواننده‌ها باعث همین باهم بودن. و تو، نگین پاپ. دلم برای اون انتظارها
تنگ شده. همین که منتظر کار جدیدت باشیم. وقتی آخریشم بیا، وقتی
«اسمش عشقه» هم بیا، دیگه این انتظارها تموم میشه. آهنگات «نبض
احساس» ماست. دلم گرفته. فقط می‌دونم «یکی هست» اون بالا که هوای
بنده‌هاشو داره. و تو، روز جمعه رفتی. یه روز خاص. بازم نوشتم. اینبار برای
تو. «یه کاغذ، یه خودکار، دوباره شده همدم این دل دیوونه، یه نامه، که
خیسه، پر از اشکه و کسی بازم اونو نمی‌خونه»



لحظه‌ی آخر

همه شب دل به دل ترس، نگاهم به در توست

من به کاغذ می‌نویسم

بغض من از دوریِ توست

تو حواست به دلم هست

من هوای تو رو دارم

من به جز اکسیژن تو

دستِ خواهش به که آرم؟

همه‌ی ثانیه‌هایم

در پی نام تو بودم

غافل از لحظه‌ی عمرم

سارقِ ثانیه بودم

ساعت و ثانیه آرم

تا به درگاهت نشینم

تا زمان زنده‌ست، با تو

من دمی خلوت گزینم

گر تو از روح دمی

روح تو نزد امانت

گر که شد دنیا سَرایم،

من به اذنِ تو بمانم

ای خدای دل تنها!

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
دلم آغوش تو خواهد

کاش آن لحظه‌ی آخر

زودتر از زود آید



کاش بودی، آب!

همه جا پرتو سرخ خون نمایان

عطش جان زمان

آب را از یاد من خواهد برد

کو فرات تشنه تا بیند زمان را

بی‌نشانی، جان دنیا را دریده

کاش می‌دید آن سوار بی‌سر و دست زمانی

که پی آب

به دریای بهار دوست پیوست و نشان آب یافت

کاش می‌ماند و ز چشمم آب می‌خواند

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
کاش بودی تا ببینی بعد تو نیز

چه خون‌ها که به چشمم شد نمایان

کاش بودی، تشنه‌ی آب فرات!

بی‌نشانی جانِ دنیا را دریده

کاش بودی تا ببینی بعد تو دنیا همین است

کاش بودی، آب!



اسطوره

اسطوره‌هایم پنهان‌اند

در آسمانی که خاکستریِ خود را حصارِ نگاهم می‌کند

سیاهیِ شب

تداعی‌کننده‌ی آن ستاره‌هایند و

سیاهیِ شب را با تالوئ اسطوره‌هایم می‌شناسم

آفرین بر خالقِ انوارِ عالم



امروز، روزِ توست (سالروز شهادت مجید شهریاری، از شهدای هسته‌ای)

امروز روزِ توست. سال ۸۹ بود. خیابان‌ها از تو می‌گفتند. همه می‌گفتند رفته‌ای. دل همه غم داشت. دلمان حق داشت. روزی مثل همین روز. هشتم آذر. ولی چه زود خواستند فراموش کنند. شاید هم تقصیر دشمن است. همان آمریکا. مذاکره برای چیست؟ که بگویند خونت فراموش شود؟ نه، هرگز. این نشست‌ها به جایی نمی‌رسند. همه روزی برمی‌خیزند از همین تختی که بر روی آن دم از حقوق بشر می‌زنند و از طرفی با رفتارشان بر آن تناقض می‌کشند. گفتند: «مشکل باقی مانده برداشتن تحریم‌هاست» مگر تا الان چه می‌کردند؟ هدف از مذاکرات همین بود، بعد این همه مدت تنها چیز باقی مانده هدف اصلیست؟؟؟ خیالشان بر این است که درهای روشن نیروگاه‌های هسته‌ایمان را ببندند؟ مگر این کشور ملت ندارد؟ ایران بی‌در و چیکر نیست که آنها بخواهند تعیین تکلیف کنند. آقای شهریاری! امروز، روزِ توست. نامت بیدار و راحت پایدار...

تلخ

تن دنیا زخمیست

دل دریا خون است

آینه، قطره‌ی باران و دلم روشن از اوست

کاش مهر باران

رهگذر بر دل صحرا بشود

عطش دشت خیال

حاصل جشن بیابان شده است

تن دنیا زخمیست

و ستاره خاموش...

چه هوای تلخیست!



رنگی به رنگِ شعر

واژه‌ها را دوست دارم
با همین هُرم نفس‌های زمان
دست من گرم وجود شعر شد
آن زمان کز واژه‌ها
نبض عشقی می‌رسد
و سپس آن واژه‌ها
جانِ ذهنم را درید
واژه‌ها از خاطرم
جوهر خشک قلم را نرم کرد
حرکت از دست من شد آغاز
در همان حال که دستان قلم
گرِهی کور به دستان دل من بست و
من دلم بی‌تاب و
قلمم روی ورق می‌رقصد

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳).....شاعر: فاطمه. ش (شپاهنگ)
واژه‌های می‌سازد

واژه‌ها در پس هم می‌آیند
کاغذِ پاک زِ درد و دلِ من می‌نالد
در و دیوارِ اتاق
از هوایی پر غم
به دل بی‌تابم
چه حکایت‌ها داشت
به خودم می‌آیم
قلمم خسته زِ حرکت شده و
ورقم زخم به تن دارد باز
در و دیوارِ اتاق
زخم من را به دل خود حک کرد
باورم شد قلم و کاغذ و درد
برترین یاران‌اند



برای نیما (علی اسفندیاری_ نیما یوشیج)

غزل نیست بیتم گز می و ساقی بگویم
من هوادار همان شاعر یوش مازنی هستم
که از ساقی فراتر خواهد و می در وجودش ریشه افکنده ست
شاعر شعر نوین هم مثنوی را می سرود
آن که گفت
«من ندانم با که گویم شرح درد
قصه ی رنگ پریده، خون سرد»
قافیه دل به دل درد نخواهد داد امروز
و چه خوش خواند نیما پشت آن دنیای واژه
که دگر درد برآیم
... دل به رنگی که گرایزان است داده ...
من هوادار همان شاعر یوش مازنی هستم که از واژه
به دریای صعود شعر پیوست

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
و هر آنکس پرسد

فرق بیت سنتی با شعر نیما در چیست؟

سر به اوج و افتخار

واژه‌ها را در همین یک جمله خواهم کرد مهمان

که نگارنده‌ی شعر نو، همان نیما

خداوند ابیات جهان است و منم پیرو او

من هوادار همان شاعر یوش مازنی هستم

همان کس که دلش هم چشم در راهِ قدم‌هائست

کز یار حقیقیست

و زان دلخستگانی کز نگاه چشم در راهش

خون به دل آورده‌اند

من ز هر وزنِ زمانِ دلخسته‌ام

کاش نیما بود تا بعد از زمان خویش بیند

نامِ او موجی برای انقلاب شعر بود

من هوادار همان شاعر یوش مازنی هستم...

ولنتاین

مرا با ولنتاین غرب کاری نیست
من از نسل کوروش، نژادی کبیرم
برای شکست سراب دل غرب
من از آفتاب سپاه غریبم
مرا با ولنتاین غرب کاری نیست
من از قلب ایرانی پر ثنایم
مرا تا ثریا از این راه رفتن
من آن عاشق پاک راه خدایم
من از عشق غربی نگیرم به الگو
که من منتظر تا رسیدن به اسفند
بهار دل و گرمی قلب ها را
به دلدادگی های غربی نبینم
مرا با ولنتاین غرب کاری نیست

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳).....شاعر: فاطمه. ش(شاهنگ)
صدایم به روز سپندارمزان

در آن پنج اسفند ماه زمانم
که من عشق را هم الهی بدانم
من از قدمت پنجم ماه اسفند
رسم بر سر سالهایی که نورست
من از نسل ایرانیان غیورم
مرا با ولنتاین غرب کاری نیست



سی روز اول ماه

تنها و غریبانه در انتظارش نشسته است. کنار آب دریا. موجها برایش تداعی
لحظه هائیت که با او بر شن ها نقش قلب می بست. و امروز تنها خداست که
صدایش را می شنود. زخم بر دلش و آه بر لبش کاشته شده. می گوید: «قرار
بود تا پایان اولین هفته از این ماه برگردد. اما سی روز اول ماه را نبود و هنوز
از او خبری ندارم.»

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳).....شاعر: فاطمه. ش(شاهنگ) پایان یک شروع پر اشتباه



اتاقِ جادویی

هنوز همان سکوتِ مبهم. همان سکوتِ مطلق. سو به چشمانم نیست. یا شاید هم روزه‌ای برای ورود نور نیست. هنوز هم همان سرگیجگی ابدی در سرم رو به دَوَران است و چشمانم به تاریکی عادت نمی‌کند. همه‌ی توانم را به گوش‌هایم می‌سپارم. هنوز هم همان صدای ضعیف. صدایی که از غربت پر است. آهنگی پر از بغض را در خود جای داده است و در آن تاریکی، ترسی غم‌آلود را در خود می‌فشاند. توانی برای حرکت در من نیست و قلبم تندتر از همیشه بر قلبم می‌کوبد. طوری که قصد فرار از جسمم را داشته باشد. تنها صداست که هست: «دستانم را بگیر و بیا» سردی حضوری را احساس می‌کنم. نفس‌هایم به سکسکه شبیه شده‌اند. باز هم صدایش. اینبار با یک مهربانی و هم‌آلود: «آفتاب از این سمت است. بیا...» آفتاب...؟ با زحمت قدم به عقب می‌گذارم. صدای باز شدن دری کهنه می‌آید. دری که انگار برای خانه‌ای متروکه است و اهالی خانه در خوابی عمیق فرو رفته‌اند. احساس می‌کنم در کاملاً باز شده اما در پشت آن هم نوری نیست. او از نوری

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
 می گوید که نمی توانم حسش کنم. من بدنبال نوری حقیقی هستم. نوری که
 بتوان با آن دنیا را دید. چشمانم را می بندم و پس از سال ها طلسمی را
 می شکنم. باز من و خدایم. «معبود من! تنها تو روشنی چشمانم هستی. خود
 را به من باز گردان.» انگار پس از این همه سال دلم حسی خوب را تجربه
 می کند. احساسی قدیمی که مدت ها خاک می خورد. نور پیدا است. تازه
 می فهمم در اتاق پنجره ایست. پرده را کنار زده و دنیا را با نوری حقیقی
 می بینم. دیگر اتاق، سرد و جادویی نیست.



سپید تا سپید

از پناهگاه بلورین چشمانم
 تو را که در بین سپیدی ها گم شده ای می یابم
 چه سرمایی دارد اینجا
 نمی خواهم گریه کنم
 اما من کودکم
 کودکی لجباز

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
گلوه برفی را در دستانم می گذاری

رهایشان می کنم

خود را به پناهی گرم می رسانم

مادرم

همه کلافه اند از گریه هایم

اما من کودکم

جعبه ی کوچکی تصویرمان را در خود جای داده است

تا وقتی از کودکی گذشتم

تو را به یاد آرم

اما ندانست

تو را نخواهم شناخت

سال ها گذشته است و تو

در خاطراتی گنگ فرورفته ای

نمی دانم که هستی؟

اما می دانم که، هستی

تو را بین سپیدی های کوه ها رها می کنم

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳).....شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
و اکنون متن خود را ادامه می‌دهم

رها کرده خود را از خاطرات

به سمت حاشیه‌ها می‌روم

و چه قدم‌هایم معترضانه است

می‌خواهم از رسم شعر بگویم

اینبار از شعری که شعر نیست

بیت‌هایی که بیت نیستند

و تنها جملاتی‌اند از دل یک متن

لباس سپید بر تن دارد اما

دلش سیاه است

و من این شعر را که خود را از نوین‌ها دانسته است،

آفتِ نو می‌دانم

مگر شعر همان نبود که ریتم و آهنگ داشت

اما سپید سرد و یخ‌زده است

نمی‌دانم چرا امروز

هواداران متن ادبی، نامِ شاعر دارند

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
مگر متن بد است؟

من با افتخار می گویم

چیزی که اکنون نوشته‌ام

متنی ادبیست

شعر سپید را باید از خانواده اشعار نیما دور انداخت

یا اینکه باید از قلمرو شعر تبعیدش کرد

من هیچگاه متن ادبی خود را رو سیاه نخواهم کرد

نیما!

به آنها بگو

شعرهایتان از خانواده اشعار نو طرد شد

ای شمایی که سپید می گوید

مگر نمی‌توانید لحظه‌ای شاعرگونه باشید،

که اینگونه آبروی شعر را در هم می‌ریزید؟

بروید؛

بروید و متن خود را متن بخوانید

شما شاعر نیستید...



وصیت نامه

من به تو می گویم

بعد مرگم، ز نگاه خستهات

اشک جاری نکنی، مادر من

و به تو می گویم

بعد رفتن ز دلت

غم به دل راه ندهی، ای پدرم

ای همه آنهایی!

که کنارم بودید

از دلم تا به ثریا با عشق

عاشقانه من هوادارِ نگاهِ دلتان می مانم

فقط از خانه ی دل

و برای خوبی آخرتم

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
از شما اوج دقای خواهم

از همه می گذرم
از گناهم بگذر
از همه آنهایی
که دلم را با زخم
مملوء غم کردند.
فرستی نیست دگر...
ای خدای خوب من!
چون همیشه، آخر هر بتم
یاد تو زینت اشعارم شد
ای خدای آسمانها و زمین!
دوستت می دارم...



کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شاهنگ)
غم تو (به مناسبت شهادت حضرت فاطمه الزهرا (س))

به دلم افتاده‌ست
که دگر نام تو را
در دلِ دربِ دلم نام کنم
نام من «فاطمه» است
همچو نامِ دلِ تو
و در این روزِ غم‌آلودِ جهان
رفتنت مشکی این جامه‌مان
تا غَمَت در دلِ ماه
تا ابد ناله‌زنان جا ماند...

کتاب شعر سی روز اول ماه (۱۳۹۳) شاعر: فاطمه. ش (شپاهنگ)

دیگر آثار ثبت شده:

کتاب شعر «انزوا» (۱۳۹۱)

کتاب شعر «رنگِ مشکی عید» (۱۳۹۲)

رمان یکی باش (۱۳۹۱)

رمان وقتی عاشقی ۱ (۱۳۹۲)

کتابچه «از جاده تا پرواز» (روانشناسی نوجوانان)

این بیت آخره ❀

اما همیشه شعر ❀

پایان قصه نیست ❀